



## پدیدارشناسی دلالت‌های زنانگی در میان زنان سرپرست خانوار

جمال محمدی<sup>۱</sup>، سمیرا زارعی<sup>۲</sup>

### چکیده

پژوهش حاضر با هدف بررسی پدیدارشناسی دلالت‌های زنانگی و فهم و تفسیر زنان سرپرست خانوار از زنانگی، به‌روش پدیدارشناسی ماکس وان مین انجام شد. زنانگی، در رویکرد نظری پژوهش، معادل اجرای بدن مند نقش‌ها، رفتارها و خصایلی است که در شرایط نابرابری جنسیتی، به‌شیوه‌ای گفتگومانی، تولید و به‌تدریج مسلط می‌شود. در پژوهش حاضر بازنمودهای ادراک زنان سرپرست خانوار از این زنانگی مسلط، در چهار حوزه روابط اجتماعی، فضای کنش، زمان زیسته و بدن زیسته بررسی شد. جامعه آماری پژوهش شامل کلیه خانواده‌های زن سرپرست شهرستان بهار بود که تعداد ۲۳ نفر از ایشان به‌شیوه هدفمند از نوع ملاکی با بیشینه پراکنش، برای ورود به پژوهش انتخاب شدند. داده‌ها با استفاده از مصاحبه عمیق فردی تا رسیدن به اشباع نظری در مصاحبه‌ها جمع‌آوری و به‌روش کیفی از نوع تحلیل مضمون تحلیل شد. نتایج پژوهش نشان داد که زنان سرپرست خانوار در حوزه روابط اجتماعی، واقعیت‌هایی مثل ایفای نقش‌های متعارض، انزوای تدریجی، بیگانگی از خود، چندچهره‌گی و تناقض ارتباطی را تجربه می‌کنند. همچنین مهم‌ترین مؤلفه‌های فضای کنشی که در آن زیست می‌کنند عبارتند از: احساس ناامنی، دلزدگی از محیط، بی‌اعتمادی به دیگری، سیطره کلیشه‌های جنسیتی و تضاد زندگی خصوصی و عمومی. براین اساس، تجربه زیسته این زنان از زمان، متضمن عناصری همچون ملال، زمان پریشی، گسیختگی زمان و گذر کند زمان است. در چنین وضعیتی آنها بدن خود را در چارچوب مقولاتی مانند بدن به‌مثابه ابزار کار، بدن به‌مثابه طعمه جنسی، شرم بدنی، بدن آگاهی وارونه و بدن به‌مثابه سرمایه، درک و تفسیر می‌کنند. بنابراین، می‌توان گفت که مؤلفه‌های این چهار حوزه در زندگی روزمره زنان سرپرست خانوار پیوندی متقابل با هم دارند که زنان سرپرست خانوار را به‌سوی پذیرش زنانگی مسلط سوق می‌دهد. زیست متعارض و هویت پرتناقض این زنان در جامعه مردسالار بیش از آنکه باعث شکل‌گیری خودآیینی و خودپنداره قوی زنانه در ایشان شود، سبب واپس‌روی آنها به سمت درونی‌سازی خصایل و رفتارهایی که به‌طور سنتی برچسب زنانه خورده‌اند، می‌شود. **واژگان کلیدی:** زنان سرپرست خانوار، تجربه زیسته از زمان، زیست متعارض، تناقض ارتباطی، انزوای تدریجی، دلالت‌های زنانگی.

DOI: 10.22034/ijwf.2024.17004.2151

نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۲۹ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۰/۰۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۲۷

۱. دانشیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران. (نویسنده مسئول)  
Email: mjamaal8@gmail.com 0000-0002-4246-5153

۲. کارشناسی ارشد گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران.  
Email: sazappq68@gmail.com 0000-0002-4237-4168

## The Phenomenology of Femininity Implications among Female-Headed Households

Jamal Mohammadi<sup>1</sup>, Samira Zarei<sup>2</sup>

This research was conducted with the purpose of examining the phenomenology of femininity implications and the understanding and interpretation of femininity by female-headed households using Max van Manen's phenomenology method. In the theoretical approach of the research, femininity is equivalent to the embodied performance of roles, behaviors, and characteristics that are produced and gradually mastered in the discursive way in the conditions of gender inequality. In the present research, the representations of the female-headed households' perception of this dominant femininity were reviewed in four areas of social relations, action space, lived time, and lived body. The population included all female-headed families of the city of Bahar, and 23 of them were selected by the judgmental sampling using a criterion with maximum distribution. The data were collected by in-depth individual interviews and thematic interpretation-analysis method until theoretical saturation was reached in the interviews and were analyzed using a qualitative method of thematic analysis. The research results showed that female-headed households experience the realities in the field of social relations such as playing conflicting roles, gradual isolation, alienation, multifacetedness, and communication contradiction. Moreover, the most important components of the action space in which they live are as follows: feeling of insecurity, boredom with the environment, mistrust of others, dominance of gender stereotypes, and conflict between private and public life. Therefore, these women's lived experience of time includes elements such as boredom, loss of time, rupture of time, and slow passage of time. In such a situation, they understand and interpret their body in the framework of categories such as the body as a work tool, the body as a sexual prey, body shame, inverted body consciousness, and the body as capital. Therefore, it can be said that the components of these four areas in the daily life of female-headed households have a mutual link, which leads them to accept dominant femininity. The conflicting life and contradictory identity of these women in the patriarchal society, rather than causing the formation of autonomy and a strong feminine self-concept in them, cause them to return to the internalization of traits and behaviors that are traditionally labeled as feminine.

**Keywords:** female-headed households, lived experience of time, conflicting life, communication contradiction, gradual isolation, femininity implications.

DOI : 10.22034/ijwf.2024.17004.2151

Paper Type: Research


Data Received: 2023/09/20

Data Revised: 2023/12/23

Data Accepted: 2024/01/17


1. Associate Professor, Department of Sociology, Faculty of Human and Social Sciences, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran. (Corresponding Author)

Email: m.jamal8@gmail.com

 0000-0002-4246-5153

2. M.A., Department of Sociology, Faculty of Human and Social Sciences, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran.

Email: sazapaq68@gmail.com

 0000-0002-4237-4168

در نگاه رایج عرف، زنان سرپرست خانوار به کسانی می‌گویند که به دلیل فوت همسر ناگزیر مسئولیت اقتصادی خانواده را پذیرفته و هم‌زمان نقش مادر و پدر خانواده را ایفا می‌کنند. طی دهه‌های اخیر باتوجه به تغییرات ارزشی، هنجاری، تحولات اقتصادی و فرهنگی، میزان خانوارهایی که زنان در نتیجه طلاق، ازدواج نکردن و دلایل دیگر مسئولیت خانواده را برعهده گرفته‌اند، گسترش یافته‌اند. (احمدنیا و کامل قالیباف، ۱۳۹۶) به بیان دیگر، به موازات گسترش دامنه علل این پدیده از فوت شوهر تا طلاق، متواری شدن همسر، ازکارافتادگی همسر، اعتیاد همسر و... تعداد خانواده‌های زن سرپرست نیز افزایش یافته است. بنابراین، زنان سرپرست خانوار، طیف متنوعی از زنان بیوه، مطلقه، دختران مسن ازدواج نکرده تا همسران مردانی که معتاد، زندانی، مهاجر، ازکارافتاده یا معلول را شامل می‌شود. بنابراین، زنان سرپرست خانوار سرپرستی خانواده را در نبود حمایت مرد یا حتی در غیاب خود مرد برعهده دارند. آنها مدیریت اقتصادی خانواده و اخذ تصمیمات عمده را متقبل شده‌اند (ستاره‌فروزان و بیگریان، ۱۳۸۳). زن سرپرست خانواده کسی است که مسئولیت اصلی معیشت خود و خانواده‌اش برعهده اوست، حتی اگر مرد در همان خانه زندگی کند (خسروی، ۱۳۸۰). پرسش مطرح شده در مورد زنان سرپرست خانوار این است که آنها چه فهم و تفسیری از خود و زندگی خود دارند و آیا از نظر گونه‌شناسی اجتماعی بایکدیگر باهم دارند؟ (تبریزی‌کاهو، صالحي، کشاورز افشار، و مدنی، ۱۴۰۰) بسیاری از موضوعات مطالعه شده درباره زنان سرپرست خانوار به دنبال یافتن پاسخ این پرسش بوده است. موضوعاتی مثل ایفای نقش‌های متعارض، وجود کلیشه‌های منفی، انگ‌زنی و طرد اجتماعی، ابژه طمع‌ورزی جنسی، نداشتن حمایت اجتماعی، احساس ناامنی اجتماعی، زیستن در متن روابط متعارض، تضاد زندگی خصوصی و زندگی عمومی، زنانه شدن فقر و ضعیف بودن احساس امنیت ارتباطی در میان این زنان از این جمله است. پژوهش حاضر زنان سرپرست خانوار را از دریچه فهم و تفسیری که از زنانگی خود دارند، مطالعه می‌کند. ادراک و تفاسیر آنها از زنانگی، محصول تجارب زیسته آنها از ایفای نقش‌های متعارض در موقعیت‌های متعارض است.

در شرایط زیستی پرتعارض آنها تفکیک نقش‌های جنسیتی، مرزبندی عرصه‌های خصوصی و عمومی، تقسیم کار جنسیتی و جنسیتی بودن برخی منزلت‌های اجتماعی به هم می‌خورد. در این معنا، سرپرستی خانوار فقط ناظر به تقبل مسئولیتی مضاعف نیست، بلکه دال بر گونه‌ای بازتعریف مناسبات اجتماعی و تجارب متفاوت است. (تبریزی کاهو... و همکاران، ۱۴۰۰) زنان سرپرست خانوار هم نقش‌های درون خانوادگی و سنتی دارند مانند مراقبت از فرزندان، کارهای خانه و عواطف مادری و هم نقش‌های اجتماعی به اصطلاح مردانه ایفا می‌کنند مانند اتخاذ تصمیمات مهم، حل مشکلات، گسترش روابط، مشارکت در امور عموم و غیره. با ازدست رفتن شوهر، زنان نقش مادری و سرپرستی فرزندان را هم زمان می‌پذیرند و این چندگانگی نقش، فشارها و آسیب‌های فراوانی به آنها وارد می‌کند (خانی، خضری و یاری، ۱۳۹۶). فهم آنها از زن بودن در این شرایط شکل می‌گیرد.

ایفای نقش مادری، رسیدگی به امور منزل، تلاش برای کسب فرصت‌های شغلی و انجام فعالیت‌های اقتصادی چه کارهای خدماتی و پاره‌وقت و چه کارمندی و بالاتر، فشار نقش ایجاد می‌کند و این موضوع اثری شدید و بلندمدت بر جسم و روان آنها می‌گذارد. (احمدنیا و کامل‌قالیباف، ۱۳۹۶) این شرایط ایفای نقش‌های متعارض از زاویه‌ای دیگر، همان شرایط فقدان مرد مقتدر است که زن سرپرست خانوار هویت زنانه خود را در خلأ او شکل می‌دهد. در یک جامعه مردسالار، عمده مشکلاتی که زن سرپرست خانوار با آنها مواجه می‌شود مانند کلیشه‌های منفی و محدودیت‌های شغلی تا طمع‌ورزی جنسی و درخواست ازدواج‌های نامطلوب ناشی از نداشتن حمایت مستقیم مرد است (افراسیابی و جهانگیری، ۱۳۹۵). در شرایط فقدان اقتدار مرد بر خانواده، نوع تصور زنان از زنانگی متأثر از این غیبت است. این امر هم می‌تواند بسترساز تضعیف مضاعف زنان و هم نوایی فزاینده آنها با زنانگی مسلط باشد و هم می‌تواند زمینه را برای توانمندسازی قابلیت‌های زنانه آنها و مقاومتشان برای براندازی هژمونی مردانه فراهم کند.

زنانگی به خصایل، رفتارها و نقش‌هایی که به مرور زمان برچسب زنانه می‌خورند،

۱. زنانگی مسلط یا زنانگی همونیک یعنی، تصویر و ایمازی از سوپرکتیویته و جایگاه زنانه که بر ساخته و مطلوب گفتمان مردسالاری است و در جامعه در قالب ویژگی‌های طبیعی زن شناسانده شده و تثبیت شده است. از نظر فمینیست‌ها، کمترین شرط رهایی زنان، خروج از زنانگی مسلط و شورش برای براندازی آن است.

اطلاق می‌شود. این خصایل و رفتارها ذاتی زنان نیست، بلکه طی تاریخ و در متن جامعه بر ساخته می‌شود. (مایلسون<sup>۱</sup>، ۲۰۱۱) بنابراین، زنانگی چیزی غیر از زن بودن است و انسان‌ها می‌توانند قطع نظر از اینکه از نظر بیولوژیک مرد یا زن باشند واجد خصایل و رفتارهای زنانه باشند (فرانت<sup>۲</sup>، ۲۰۱۰). این خصایل و رفتارها از هر فرهنگ به فرهنگی دیگر متفاوت است. هرچه یک فرهنگ بیشتر مردسالار باشد زنان با سهولت بیشتری تسلیم زنانگی مسلط می‌شوند. در این حالت، زنان نه توانمندی‌ها و اعتماد به نفس، بلکه شرم، احتیاط، ضعف، ترس و ناتوانی را به نمایش می‌گذارند (زیگلر<sup>۳</sup>، ۲۰۰۸). و زنانگی معادل خدمت به تمایلات جنسی مردان است. خصلت‌هایی مانند لطافت، زیبایی، پذیرندگی، انفعال، ضعف جسمانی و حتی وقار و شرم، همگی ذیل فرهنگ مردسالار بر حسب زنانه می‌خورند. این خصلت‌ها به مرور چنان جا می‌افتند که به کلیشه‌های جنسیتی مبدل می‌شوند. با تثبیت این کلیشه‌ها پدیده‌ای به نام ابژه شدن جنسی<sup>۴</sup> شکل می‌گیرد که براساس آن، انفعال و پذیرندگی جنسی، اموری زنانه و ابراز وجود جنسی و تمایل جنسی، اموری مردانه شمرده می‌شوند (آشر<sup>۵</sup>، ۱۹۹۷).

پرسش اساسی این است که درک و تفسیر زنان سرپرست خانوار از زنانگی تا چه اندازه همسو با زنانگی هژمونیک است و آنها در چه صورت علیه آن مقاومت می‌کنند؟ زنان سرپرست خانوار چه درک و تفسیری از زنانگی در بستر نقش‌ها و منزلت‌های متعارض دارند؟ این درک و تفسیر چگونه فضای برهم‌کنش و تعامل‌های اجتماعی آنها را سمت‌وسو می‌دهد؟ چگونه زمان زیسته و بدن زیسته آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در نهایت چگونه به سمت بازتولید یا واسازی زنانگی هژمونیک عمل می‌کند؟

پژوهش‌های موجود در حوزه مطالعات تجربی را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: دسته نخست پژوهش‌هایی است که موضوع کیفیت زندگی زنان سرپرست خانوار را بررسی کرده‌اند. (رک، بلداجی، فروزان، و رفیعی، ۱۳۹۰؛ شهپازی، ویسانی، دل‌پیشه، سایه‌میری، نادری، سهراب‌نژاد و مامی، ۱۳۹۴؛

صلحی، شعبانی‌همدان و صالحی، ۱۳۹۵) بسیاری از این پژوهش‌ها بیشتر بر شاخص‌های اقتصادی تأکید کرده‌اند (رک، معیدفر و حمیدی، ۱۳۸۶؛ کرمانی، خراسانی، بهروان و نوغانی، ۱۳۹۱؛ ویسانی، و همکاران، ۱۳۹۴)؛

1. Miles tone, K.
2. Ferrante, J.
3. Ziegler, K. A.
4. sexual objectification
5. Ussher, J. M.



برخی پژوهش‌های دیگر در همین گروه، نگاهی چندبعدی‌تر به موضوع داشته و به این نتیجه رسیده‌اند که شمار زیادی از زنان سرپرست خانوار به دلیل خوداشتغالی یا ثروت جامانده از همسر، مشکلات مالی ندارند و با مسائل دیگری درگیرند (رک، مختاری و دهقانی، ۱۴۰۰).

دسته دوم به مطالعه سلامت اجتماعی و روانی زنان سرپرست خانوار پرداخته‌اند و معتقدند که وضعیت سلامت درمیان این قشر بسیار نامساعد است (رک، بلالی میبیدی، حسین پور، محمودی، مهربخش و حاجی مقصودی، ۱۳۸۹؛ جمالی، سپاه‌منصور و فلاحیان، ۱۳۹۲؛ حسینی، ستاره‌فروزان و امیرفریار، ۱۳۸۸؛ یحیی‌زاده و خدری، ۱۳۹۰). برای مثال، بلالی میبیدی و همکاران (۱۳۸۹) دریافته‌اند که حدود هفتاد درصد از زنان زیر پوشش کمیته امداد به افسردگی مبتلا می‌باشند و این پدیده به ترتیب درمیان زنان با همسر از کار افتاد، همسر زندانی، مطلقه و در نهایت همسر فوت شده رواج دارد. ایروانی (۱۳۹۰) نشان داده است که علائم اضطراب، افسردگی و اختلال کارکردهای اجتماعی درمیان زنان سرپرست خانوار شاغل به مراتب بیشتر از زنان عادی شاغل است.

دسته سوم پژوهش‌ها توانمندسازی زنان سرپرست خانوار را بررسی می‌کنند. محققان این گروه رویکردی مداخله‌گراانه دارند و هدفشان تغییر در وضعیت عینی و ذهنی این زنان است. (رک، کیمیایی، ۱۳۹۰؛ کرمانی، و همکاران، ۱۳۹۱) برخی از پژوهش‌ها نیز موضوع تعارض نقشی یا ایفای نقش هم‌زمان پدر و مادر خانواده توسط زنان سرپرست خانوار و تلاطم‌ها، تعارض‌ها و تنش‌هایی را که در زندگی خصوصی و عمومی این زنان وجود دارد و به تعارض‌های شخصیتی و روانی آنها دامن می‌زند، بررسی کرده‌اند (رک، رستگارخالد و عظیمی، ۱۳۹۴). خارج از این دسته‌بندی، موارد منفرد و پراکنده‌ای از پژوهش‌ها نیز مسائلی مانند مشکلات اقتصادی، فقر مالی، معضلات عاطفی-جنسی، اشتغال نامناسب، ناتوانی در فرزندپروری و... را مطالعه کرده‌اند.

پژوهش‌هایی که موضوع زنان سرپرست خانوار را از دریچه مقوله کیفیت زندگی نگاه می‌کنند بیشتر نازل بودن سطح زندگی آنها را با شاخص‌های اقتصادی مرتبط دانسته‌اند و کمتر به تجارب زیسته آنها در سایر قلمروهای حیات اجتماعی نظر کرده‌اند. این پژوهش‌ها توجه چندانی به مقوله زنانگی ندارند. درست در همین نقطه است که پژوهش حاضر با این دسته از تحقیقات متفاوت می‌شود. پژوهش‌های نوع دوم یعنی، آن دسته که سلامت

اجتماعی و روانی زنان سرپرست خانوار را محور توجه قرار داده‌اند، خصلتی کیفی‌تر و انتقادی‌تر دارند و به پژوهش حاضر نزدیک‌تر است؛ زیرا مقوله سلامت را جز از راه مطالعه ژرف‌نگرانه تجارب زیسته این زنان در یک بستر متعارض نمی‌توان مطالعه کرد. با این وصف، پژوهش حاضر مقوله سلامت را از منظر ارتباط آن با درک و تفسیر زنان از زنانگی قابل‌فهم‌تر می‌داند و نازل بودن سطوح سلامت روانی و اجتماعی زنان در جامعه را به شکنده بودن جایگاه زنان و متعارض بودن نقش‌هایی که برعهده می‌گیرند، مرتبط می‌داند. بنابراین، در قیاس این پژوهش با پژوهش‌های دسته سوم نیز که بر توانمندسازی زنان تأکید می‌کنند باید گفت که بدون دگرذیسی فهم زنان از زنانگی و بدون براندازی پایه‌های مردسالاری، توانمندسازی زنان امکان‌پذیر نیست. پژوهش‌های نوع چهارم که مقوله تعارض نقشی را محور توجه قرار داده‌اند بیشترین نزدیکی را به پژوهش حاضر دارند با این تفاوت که پژوهش حاضر این مقوله را به‌طور کامل در ارتباط با مقوله زنانگی مطالعه می‌کند.

## ۲. چارچوب نظری پژوهش

آبشخور نظری پژوهش حاضر بحث‌ها و مناقشاتی است که طی دهه‌های گذشته بین نظریه پردازان موج دوم و سوم فمینیسم بر سر دلالت‌های زنانگی جریان داشته است. قطب‌نمای نظری، کار نظریه موج سوم درباره زنانگی است و اعتقاد بر این است که برای فهم زنانگی زنان سرپرست خانوار نظریه موج دوم راهگشا نیست. مسئله مهم این است که تفاوت مفهوم پردازی زنانگی بین فمینیست‌های موج دوم و سوم قبل از هرچیز به مفروضات بنیادین آنها درباره نقش زنانگی در روابط قدرت برمی‌گردد. (شپیرز و ساب، ۲۰۱۲). بنابراین، برای تدقیق رویکرد نظری پژوهش و اثبات راهگشا بودن موج سوم باید از همین نقطه آغاز کرد. از دید نظریه‌پردازان موج دوم، ویژگی‌های متعارف زنانگی و الزام‌های اجتماعی مرتبط با آن، تجسم و بازتاب سلطه مردانه است. زنانگی چیزی نیست جز مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و رفتارها که بر زنان تحمیل می‌شود و موقعیت فرودست آنها را بازتولید می‌کند. مؤنث بودن از نظر اجتماعی، عین زنانگی است و معنایی جز خدمت به میل جنسی مردانه، جذابیت جنسی و دسترسی‌پذیری جنسی ندارد (مک‌کینون، ۱۹۸۹، ۲).





زنانگی را مردان تعریف و تعیین می‌کنند. مردسالاری با القای نوعی ایدئولوژی، زنان را وادار می‌کند شکلی از زنانگی را که وجه مکمل سلطه جنسی مردان است تحقق و تجسم بخشند. قدرت مردانه در جامعه نوعی زندان مردسالار می‌سازد که در آن زنان مجبورند گونه‌ای زنانگی بدن مند را مطلوب نگاه خیره مردانه شکل دهند. بنابراین، در یک فرهنگ مردسالار، واژه زن اشاره به همان کهن‌الگوی ازخودبیگانگی دارد که هستی زنانه‌اش لایتغیر است و همین است که انسان را در زندان نقش‌های جنسیتی ابدی محبوس کرده است. (دالی، ۲، ۱۹۸۴) نزد فمینیست‌های موج دوم، زنانگی برآیند سلطه مردانه است؛ یعنی چیزی به جز نمودی از فرودستی زنان یا مجموعه‌ای از رفتارهای بدن مند که توسط مردان تحمیل می‌شود، نیست. به دلیل داشتن همین دیدگاه که زنانگی چیزی جز تجسد فرودستی زنان نیست. فمینیست موج دوم به شدت منتقد زنانگی است و از زنان می‌خواهد تمام نشانه‌ها و نمودهای زنانگی را کنار بگذارند و در پی ایجاد تغییرات اجتماعی باشند که کمک کند این نوع زنانگی از بین برود. زنانگی از نظر آنها فقط نوعی سازوکار کنترل است که مردان از آن برای فرودست‌سازی زنان استفاده می‌کنند. در واقع، زنانگی تجلی سرکوب زنان و ناتوانی و بی‌قدرتی آنهاست (شپیرو و سلاب، ۲۰۱۲). این نوع زنانگی هیچ‌گاه نمی‌تواند منبع رهایی‌بخش باشد بلکه شرط رهایی زنان، گذار از این نوع زنانگی و کنار گذاشتن آن است.

برخلاف موج دوم، نظریه‌پردازان موج سوم فمینیسم بر این باورند که زنانگی مجموعه‌ای از ایده‌آل‌های فرهنگی و اجتماعی است که یک‌زن باید کسب کند. زنانگی بر زنان تحمیل نمی‌شود و برآیند موقعیت فرودستی آنها نیست، بلکه چیزی است در دسترس همگان و هر زنی می‌تواند در مسیر تحقق آن گام بردارد. این تعریف مبتنی بر دیدگاه جودیت باتلر درباره جنیست است که آن را امری گفتمانی، رابطه‌ای<sup>۳</sup> و اجرایی<sup>۴</sup> می‌داند. از دید او، هویت‌های جنسی برساخت گفتمانی آنچه که مردان و زنان باید باشند، است. در این معنا، زنانگی مفصل‌بندی جسم‌مند گفتمان‌های متداول درباره زن بودن است (باتلر، ۵، ۱۹۹۰). زنانگی مجموعه‌ای از عملکردهای رابطه‌ای و رفتارهای بدن مند است که همه می‌توانند در تحقق

1. patriarchal prison  
2. Daly, M.  
3. relational  
4. performative  
5. Butler, J.



آنها تلاش کنند. این دیدگاه انکار نمی‌کند که زنان همواره زیر فشار گفتمان‌های مردسالار قرار دارند تا شکل‌هایی از زنانگی را که مطلوب مردان است تحقق و تجسم بخشند. این دیدگاه با وجود تأیید وجود سلطه مردانه معتقد است که زنانگی فقط برآیند عینی و تجسم بدن مند انقیاد و فرودستی زنان نیست، بلکه محصول اجرای بدن مند مجموعه معیارهایی برای زن بودن در شرایط نابرابری جنسیتی است؛ معیارهایی که به شیوه‌ای گفتمانی تولید می‌شوند و همواره مورد مناقشه گفتمان‌های مختلف است (باتلر، ۱۹۹۰). زنانگی را باید در متن فرایند برساخت گفتمانی معانی جنسیتی و سلسله مراتب جنسیتی فهم و تحلیل کرد، البته نباید فراموش کرد که کل معانی و دلالت‌های زنانگی و کل سلسله مراتب جنسیتی شکل گرفته، همگی سیال، مناقشه‌پذیر و متغیرند. اصلی‌ترین رهنمود نظری قابل استنتاج از این موضوع این است که اگر زنانگی اجراهای بدن مند در تعامل‌های روزمره و برساختی گفتمانی است، پس خود عناصر برسازنده آن می‌تواند برای واسازی و براندازی گفتمان‌های مردسالار به کار گرفته شود.

اگر زنانگی چیزی است که به شیوه‌ای بدن مند محقق می‌شود و نوعی اجرای بدن مند است، پس همه زنان قطع نظر از تفاوت‌ها می‌توانند در اجرای بدن مند زنانگی مشارکت کنند. در این نگاه، زنانگی در معنای مجموعه‌ای از ایده‌آل‌هایی که جامعه برای یک زن در نظر می‌گیرد توسط خود زنان قابل مناقشه و قابل دستکاری است. ایده‌آل‌های زنانگی متکثر، گاه متناقض و متکی به زمینه است. این ایده‌آل‌ها را زنان در متن شرایط نابرابری جنسیتی و زیر سلطه مردسالاری تعقیب می‌کنند؛ شرایطی که در آن گفتمان‌های هژمونیک مردسالار، امر زنانه را در قیاس با امر مردانه در موقعیتی نازل و فرودست قرار می‌دهند.

گزاره نظری راه‌گشا برای پیگیری پرسش‌های پژوهش حاضر این است که هرچه امر زنانه در موقعیتی فرودست‌تر نسبت به امر مردانه قرار داشته باشد بازتولید جمعی زنانگی هژمونیک آسان‌تر اتفاق می‌افتد و نابرابری جنسیتی آسان‌تر تداوم می‌یابد، اما هرچه زنانگی مانند ابزاری برای تضعیف ایده‌آل‌ها و سلسله‌مراتب هژمونیک استفاده شود به همان اندازه می‌تواند به براندازی سلطه مردانه و نابرابری جنسیتی کمک کند و نوعی منبع قدرت باشد.

### ۳. شیوه اجرای پژوهش

#### ۳-۱. روش پژوهش

پژوهش حاضر باروش پدیدارشناسی و براساس الگوی روشی ماکس وان منن انجام شد که بر چهار مضمون محوری مبتنی است که عبارتند از: روابط اجتماعی، فضای کنش، زمان زیسته و بدن زیسته. (وان منن، ۲۰۱۶) براساس مضمون اول، زن سرپرست خانوار به دلیل جایگاه‌های متغیر و نقش‌های متعارضی که دارد وارد نوعی روابط متعارض و ناپایدار می‌شود که خودانگاره او و درک و تفسیرش از زنانگی را متأثر می‌کند. براساس مضمون دوم، او برخلاف زنان عادی، انواع فضاهای زنانه و مردانه را به طور هم‌زمان تجربه می‌کند و تجربه فضا ماند او از جهان زندگی و محیط اطراف، تجربه‌ای یک‌دست نیست. بر اساس مضمون سوم، این تجربه فضا ماند متعارض، ناگزیر زمان را نیز برای او درهم می‌شکند و زمان زیسته او متضمن انواع گسستگی در لذت‌ها و اضطراب‌هاست. سرانجام در بُعد بدن زیسته، زن سرپرست خانوار به موازات ایفای نقش‌های متعارض و تجربه فضاهای متضاد، واجد تنش‌ها و نوسان‌های متعدد در بدن‌انگاره و بدن‌آگاهی خواهد بود. براین اساس، داده‌های پژوهش با استفاده از مصاحبه عمیق فردی تا رسیدن به اشباع نظری در مصاحبه‌ها جمع‌آوری و به روش کیفی از نوع تحلیل مضمون تحلیل شد.

#### ۳-۲. جامعه و نمونه آماری

جامعه آماری پژوهش شامل کلیه خانواده‌های زن سرپرست شهرستان بهار بود که تعداد ۲۳ نفر از ایشان به شیوه هدفمند از نوع ملاکی با بیشینه پراکنش) از میان تیپ‌های مختلف زنان سرپرست خانوار (همسر فوت شده، همسر ازکار افتاده، همسر زندانی، همسر معتاد، مطلقه، دختران مسن ازدواج نکرده، همسر متواری، همسر مهاجر) تا رسیدن به اشباع نظری در مصاحبه فردی ورود به پژوهش انتخاب شدند.

#### ۴. یافته‌های پژوهش

تحلیل پدیدارشناختی داده‌های مستخرج از مصاحبه‌ها که همان درک تفسیرها و تجارب

زیسته زنان سرپرست خانوار از زنانگی است در چهار مرحله انجام شد که عبارتند از: مرحله نخست شامل خواندن و فهم کلی داده‌ها، مرحله دوم شامل تلخیص داده‌ها بر مبنای افق دید پژوهشگر، مرحله سوم شامل تشکیل واحدهای معنایی و مرحله چهارم شامل مضمون پردازی و استخراج مقولات. در فرایند اجرای این چهار مرحله، تمام تلاش بر این بود که یافته‌های پژوهش مطابق چهار حوزه‌ای که ماکس وان منن دسته‌بندی کرده است، تحلیل شود؛ یعنی در حوزه‌های روابط اجتماعی، فضای کنش، زمان زیسته و بدن زیسته. به بیان دیگر، مفروض گرفته شده است که تجارب زیسته و تفاسیر زنان سرپرست خانوار از زنانگی آنها در این چهار حوزه نمود می‌یابد و از خلال تحلیل این چهار حوزه است که می‌توان پی برد که این زنان، زن بودن را چگونه فهم و تجربه می‌کنند.

#### جدول ۱

#### واحدهای معنایی و مضامین درک و تفسیر زنان سرپرست خانوار از روابط اجتماعی

مضامین اصلی	واحدهای معنایی	نمونه‌ای از مضامین انجام شده
ایفای نقش‌های چندگانه	مراقبت از فرزندان، کارهای خانگی، بخت‌ویز، خرید کردن، بردن بچه‌ها به مدرسه، اشتغال هر روزه در محل کار، انجام کارهای اداری، بازپرداخت اقساط، بردن اتومبیل به تعمیرگاه.	«هر روز قبل از رفتن به مغازه باید به بچه‌ها صبحانه بدهم و آنها را به مدرسه ببرم. شب قبل باید به اندازه‌ای غذا درست کنم که برای فردا ظهر هم کفایت کند؛ چون ظهرها نمی‌توانم غذا درست کنم. بعد از ظهر هم وقتی به خانه می‌آیم باید کلی خرید کنم.» (مهشید، ۴۶ ساله، مغازه دار)
انزوای تدریجی	سرورکله زدن با آدم‌های جورواجور، بی‌اعتماد شدن به دیگران، خسته شدن از نگاه‌ها و حرف‌های آزارنده، سرخورده شدن از برخوردهای تحقیرآمیز، لذت بردن از تنهایی.	«به جرأت می‌تونم بگم فقط با کودکانی که از شون پرستاری می‌کنم ارتباط دارم؛ به جز بچه خودم و یکی دو نفر از خانواده پدری ام، طی سه سالی که همسرم مهاجرت کرده با کمتر کسی ارتباط داشته‌ام. واقعاً تحمل این جامعه برای زن بی‌شوهر سخته.» (شیوا، ۳۲ ساله، پرستار کودک)
بیگانگی از خود	به فراموشی سپردن آرزوها، نداشتن فرصت کافی برای پرداختن به نیازهای شخصی، نداشتن حوزه خصوصی مستقل، ذوب شدن در تکالیف و کارهای گوناگون هر روزه، عادی شدن ترک لذت‌ها و تفریحات.	«سال هاست به دلیل ازکارافتادگی همسرم این قدر کار و بار روی سرم ریخته که اصلاً فرصت تفریح و استراحت و خوشی نداشته‌ام. دیگه برام هم مهم نیست، مهم اینه که بتونم از پس مدیریت این بچه‌ها و این خونه بریام و آبروم پیش آشنا و همسایه حفظ بشه.» (طلیعه، ۶۲ ساله، یافته‌شده و اشتغال به هنرهای تزیینی)
چندچهره‌گی	خوشحالی ظاهری، کتمان درد و رنج در جمع، پوشش آراسته، نمایش توان بدنی در کارهای مردانه، نشان دادن اعتماد به نفس در انجام کارها، پذیرش آندوه و افسردگی در درون، پایبندی به آداب زنانه در مناسک و مراسم جمعی.	«نه سال است که همسرم ازکارافتاده دارم و خودم خدمتکارم. نشده تا حالا در میان قوم و فامیل و در مجالس این را به روی خودم بیارم. همیشه سرم را بالا نگه داشته‌ام و از همه نظر نشان داده‌ام که من و خانواده‌ام از هیچی کم نداریم. این به روحیه بچه‌هام خیلی کمک کرده است.» (گیتی، ۵۲ ساله، خدمتکار رستوران)



تناقض ارتباطی	غبطه خوردن به زنان عادی، دوری کردن از زنان عادی، علاقه به انجام مسئولیت‌ها در عین بیهوده انگاری احساس مسئولیت، سینه‌ای پر از در داشتن با وجود اتخاذ موضع سکوت.	«شب و روز پای دار قالی و مشغول انجام کارهای خانه هستم. گاهی در تنهایی و سکوت خودم دارم دق می‌کنم. البته حقیقتاً علاقه چندانی هم به رفتن پیش کسی ندارم. دیگه به این وضعیت عادت کرده‌ام، اما خیلی وقت‌ها هم خسته می‌شوم». (محبوبه، ۴۳ ساله، قالیباف)
---------------	--	--

یکی از میدان‌هایی که زنان سرپرست خانوار زنانگی خود را در آنجا به شکل هرروزه تجربه می‌کنند حوزه روابط اجتماعی است. اهمیت این میدان در زندگی این زنان از آن نظر است که آنها در اینجا به طرز ناگزیر وارد موقعیت‌هایی متعارض می‌شوند و نقش‌هایی متعارض ایفا می‌کنند. بنابراین، مشخصه اصلی این میدان که زیست‌بوم شکل‌گیری مناسبات جمعی و تعامل‌های نمادین است، تعارض نقش‌ها و ناهمخوانی موقعیت‌هاست. زنان هم‌زمان هم نقش‌های سنتی زنانه دارند و هم نقش‌هایی که از نظر عرف مردانه است. اگر در ساعات خاصی مجبور به مراقبت از فرزندان و انجام کارهای خانه‌اند، ساعاتی بعد ناچار به انجام وظایف اقتصادی و مشارکت در امور عمومی می‌باشند. بدین ترتیب نه تفکیک جنسیتی نقش‌ها نزد آنها معنادار است و نه زندگی خصوصی آنها مرز روشنی با زندگی عمومی دارد: «گاهی حتی ناچارم بچه‌ام را با خودم ببرم سرکار و آنجا ازش مراقبت کنم. گاهی هم وقتی می‌رسم خونه به قدری خسته‌ام که توان انجام کارهای خونه را ندارم. اینکه چه کاری زنانه و چه کاری مردانه است اصلاً برای من معنا نداره» (شهناز، ۲۷ ساله، حسابدار شرکت).

این اختلاط موقعیت‌ها و نقش‌ها و این تیره شدن مرزها خود به خود آشفتگی ذهنی زنان را به دنبال دارد. آنها به تدریج هم در تنظیم روابط اجتماعی و هم در مدیریت زندگی خصوصی خود با مشکلاتی مواجه می‌شوند. پارادوکس مضاعف اینکه جامعه همچنان آنها را به منزله یک زن در مردسالارانه‌ترین معنای کلمه نگاه می‌کند: «برای یک زن بیوه برقراری و ادامه دادن روابط کار بسیار سختی است. اصلاً هیچ‌کس عادی نکات نمی‌کنه. مجبوری دائماً مراقب نگاه‌ها و حرفای دیگران باشی. این درحالیه که هر روز مجبوری به خاطر هزار تا کار از خانه بیرون بری و با این و اون در ارتباط باشی» (سمیرا، ۳۸ ساله، فروشنده بوتیک).

این همان نگاه خیره‌گیری بزرگ<sup>۱</sup> است که مانع از آن می‌شود زن سرپرست خانوار



1. the big other

به موازات مسئولیت‌های اجتماعی و خانوادگی خود، رشد شخصیتی پیدا کند. زیر سایه سنگین این نگاه، او خود را همچنان ضعیفه‌ای می‌پندارد که برحسب الزام شرایط، ناگزیر از ایفای نقش‌های مردانه شده است. هر بار که تلاش می‌کند با خویشتن‌سازی<sup>۱</sup> و بازاندیشی در خود<sup>۲</sup> به‌سوی نوعی خودآیینی حرکت کند عرف‌ها و نرم‌های مسلط بر روابط اجتماعی مسیرو او را مسدود می‌کنند و او را به سمت سرخوردگی و انزوای تدریجی سوق می‌دهند. این دوسوگرایی و این افت و خیز را می‌توان در دو نمونه عبارت زیر به‌وضوح تشخیص داد: «تا زمانی‌که همسر معتاد نشده بود ارتباطات من با دیگران همیشه با هم بود، ولی از وقتی که ایبوشن منزوی شده من مجبور شده‌ام خودم یه سری روابط برای خودم تعریف کنم. زنی که شوهرش معتاد باشه واقعاً از هر نظر تنه‌است» (فاطمه، ۳۵ ساله، آرایشگر)؛ «یکی از مشکلات من اینه که خیلی‌ها خودشونو مالک و صاحب من می‌دونند، از برادر و پدر گرفته تا برادر شوهرم که هنوز به خاطر بچه‌ها رابطه نزدیکی باهامون داره. تقریباً هر جا می‌رم باید با هماهنگی اینا باشه» (الهام، ۳۶ ساله، عروسک‌باف و اشتغال به کارهای تزئینی).

اظهارنظر اول برای مصاحبه‌شونده‌ای است که به‌سبب اعتیاد همسر ناچار شده است همه چیز زندگی خود را از نو تعریف کند از جمله هویت، روابط، کارها، مسئولیت‌ها، رفت‌وآمدها، نشست و برخاست‌ها و غیره، اما او احساس تنهایی می‌کند. شوهرش زنده است، ولی برای او گویی مرده است. بنابراین، با فقدان مرد مقتدر و حامی روبروست. از آن طرف، حامی و پشتوانه اجتماعی هم ندارد. جامعه نیز به او مانند موجودی مستقل و توانمند نگاه نمی‌کند. نتیجه اینکه در این موقعیت پرنوسان، احساس تنهایی و بی‌پناهی به او دست داده است. اظهارنظر دوم متعلق به زنی بیوه است؛ کسی که واقعاً شوهرش مرده است، اما هنوز صاحب دارد و افراد متعددی خود را مالک او می‌پندارند و خود را موظف می‌بینند حرکات و رفتارهایش را کنترل کنند. او سرپرست خانواده است، اما جامعه هنوز به او به‌منزله موجودی که نیازمند مراقبت است، نگاه می‌کند. ایفای نقش سرپرستی خانواده به رشد شخصیت او کمک نمی‌کند. حاصل کار برای هردو مصاحبه‌شونده انزوای تدریجی و سرخوردگی از بسط روابط اجتماعی است. هرچه آنها در حوزه زندگی اجتماعی به تدریج از دیگران فاصله می‌گیرند در حوزه زندگی شخصی نیز از خود بیگانه می‌شوند.

بین ازدست دادن دیگران در حیات عمومی و گم کردن خود در زندگی شخصی فاصله چندانی وجود ندارد. اظهارات دو مصاحبه شونده متفاوت تاحدودی روشنگر این مضامین است: «به زن بی شوهر به سختی می‌تواند با زنان شوهردار دوست باشد، چون گاهی او را رقیب می‌پندارند یا به شوهرشان اطمینان ندارند» (فرانک، ۲۶ ساله، حسابدار شرکت). «گاهی به همه بدبینم و به هیچ‌کس اعتماد ندارم. این قدر حرفای جورواجور از این و اون می‌شنوی دلت می‌خاد اصلاً تنهای تنها بشی و هیچ‌کس را نبینی» (بهار، ۳۸ ساله، کارمند).

براساس اظهار نظر نخست، زنی که در شرایط فقدان مرد زندگی به سر می‌برد روابطش با سایر زنان به سرعت به سردی می‌گراید؛ زیرا زنان متأهل او را رقیب خود می‌پندارند و وجودش را برای روابط زناشویی خود مضر می‌دانند. او فقط با زنان هم‌سنخ خود و با افرادی که روابط شغلی و کاری دارد، می‌تواند ادامه دهد. این‌گونه است که به تدریج انزوای او در زندگی عمومی تشدید می‌شود. این زن سرپرست خانوار، حوزه خصوصی مستقلی هم ندارد که خود را در آن پیدا کرده و به بازندیشی و بازسازی خود بپردازد. او با تخریب هم‌زمان هردو حوزه رودرروست که نتیجه‌اش چیزی جز تخریب نفس نیست. فردی که دچار تخریب نفس می‌شود همیشه خود را از انظار دیگران پنهان می‌کند تا ویرانگی وجودی او را نبینند. این همان چیزی است که در اظهار نظر دوم مستتر است. در لاک خود فرورفتن مشخصه زندگی زنی است که نه زندگی خصوصی دارد و نه زندگی اجتماعی، بلکه در مرز فروریخته بین این دو به طور دائم در نوسان و سردرگمی است. در این بلا تکلیفی و سرگردانی، او گاه به خود پنهان‌سازی رومی آورد (یعنی، زدن نقاب بر چهره و پوشیدن لباس چند چهره‌گی) و گاهی هم واکنشی تند به دیگری نشان می‌دهد که در اظهارات برخی مصاحبه‌شوندگان مشهود است: «من اصلاً نگاه و حرف دیگران برام مهم نیست. آگه به چشم زنی که نان آور خانواده و تقریباً بی‌شوهر است به خودم نگاه کنم دیگه اصلاً نمی‌تونم زندگی کنم» (زهرا، ۳۴ ساله، کارمند).

از این اظهارات می‌توان استنباط کرد که در شرایط غیبت همسر، کلیت روابط اجتماعی زن از بنیاد زیروزیر می‌شود. زن ناگزیر است خود زنانه، تعامل با دیگری، جایگاه اجتماعی، شیوه‌های ابراز عواطف و ایفای نقش را از نو تعریف کند. اگر قادر به انجام این کار نباشد

دچار تناقض ارتباطی می‌شود. این وضعیت برای او متضمن انواع فشارها و مخاطرات است و متناسب با این فشارها و مخاطرات تلقی او از زنانگی تغییر می‌کند. لطافت، ظرافت، زیبایی، شکنندگی، وابستگی و گرایش به جلب توجه که خصایلی زنانه است در زندگی آنها معنا و شکل دیگری می‌یابند: «وقتی به چهره خود در آینه نگاه می‌کنم احساس می‌کنم شکل مردها را به خود گرفته‌ام. آخه در زندگی روزانه هم بیشتر با مردها سروکار دارم تا با زنان. کمتر فرصت می‌کنم مثل زنان عادی به کار و بار زنانه برسیم» (مهوش، ۴۲، ساله، کارمند).

هویت زن سرپرست خانوار به طور قوی از فاکتور فقدان مرد زندگی که در نظام معنایی زنان معادل سرپناه است، تأثیر می‌پذیرد. در نبود این پشتوانه اجتماعی، او تک و تنها با فرهنگ مردسالار که مسلح به انواع کلیشه‌های جنسیتی است رو در رو می‌شود. برخی از زنان در شرایط افول مرد در مواجهه با فشارها و سختی‌ها به ناچار مستأصل و درمانده شده و خود را در آینه زنانگی هژمونیک تعریف و بازسازی می‌کنند. برخی نیز از این شرایط برای توانمندسازی قابلیت‌های زنانه خود و مقاومت در برابر جامعه مردسالار استفاده کرده و زنانگی مستقل خود را از نو بر ساخته‌اند. این دو واکنش در اظهارات دو طیف از مصاحبه‌شوندگان مشهود است: «از وقتی همسر ما را ترک کرد من ماندم و سه تا بچه. بزرگ کردن اینها و هزار تا مسئولیت دیگر منو از پا در آورد. شوخی نیست تک و تنها یک خونه را اداره کنی. بارها می‌بری، اما باید بلند شی و دوباره شروع کنی» (زیب، ۵۸، ساله، فروشنده)؛ «تا زمانی که با همسر بودم اصلاً نمی‌دانستم زندگی یعنی چه. کلاً او همه‌کاره بود و منم وابسته و متکی به او. همین که رفت تازه خودمو پیدا کردم. الان راحت‌ترم. احساس می‌کنم از پس انجام هر کاری برمیام» (زاله، ۳۹، ساله، راننده آژانس بانوان).

اظهار نظر نخست، تجربه زیسته زنی است که در کشاکش افت و خیزهای خانوادگی و اجتماعی گرم و سرد روزگار چشیده است و نگاهی ترحم‌آمیز به خود دارد. او به طور صریح اقرار می‌کند که انجام این همه وظایف ناهمخوان برای یک زن دشوار است و او را از پا درمی‌آورد. بنابراین، به تلقی سنتی و هژمونیک زن در جامعه برگشته است: «انجام برخی وظایف خارج از آستانه تحمل زنان است و پرداختنشان به این مسئولیت‌ها به معنای اعطای حقوق نیست، بلکه عین گذاشتن بار مضاعف بردوش آنهاست». این گزاره‌ای مستخرج از گفتمان زنانگی هژمونیک است که فرهنگ مردسالار نیز از آن حمایت جدی می‌کند. اظهار نظر دوم

بیانگر حس استقلال خواهی زنی است که نمی خواهد کسی را مثل قیّم بالای سر خود ببیند و از این فرصت برای تداوم زیست مجردی و رهایی از مردسالاری بهره می جوید.

## جدول ۲

### واحداهای معنایی و مضامین درک و تفسیر زنان سرپرست خانوار از فضای کنش

مضامین اصلی	واحداهای معنایی	نمونه ای از مصاحبه انجام شده
احساس ناامنی	احساس بی‌بناهی و رهاشدگی، گسسته شدن از زندگی زناشویی، هراس از تعرض نمادین و فیزیکی.	«تا وقتی شوهرم زندان نرفته بود انواع جاها می‌رفتیم. در این سه سال هر جا رفته‌ام فقط با ترس و اضطراب بوده. زن بدون شوهر یعنی، زن بدون حامی و این واقعاً تحملش سخته». (فرانک، ۲۶ ساله، حسابدار شرکت)
دلزدگی از محیط	سرخوردگی از همه جا، بیگانه شدن از موطن، به یاد آوردن خاطرات بد به هنگام دیدن محیط بیرونی.	«اکثر جاهایی که می‌روم به خاطر کار و مشغله است و گرنه حوصله بیرون رفتن ندارم. کمتر پیش میاد با علاقه دست بچه‌هامو بگیرم و ببرمشون جایی برای تفریح. خودم حوصله ندارم». (ثریا، ۵۲ سال، قالیباف)
بی‌اعتمادی به دیگری	بیگانه‌هراسی، گریز از مرد غریبه، حسادت به متأهلین، خودکم‌بینی.	«یک زن تنها حق داره به همه بدبین باشه. هیچ‌کس تو را یک آدم معمولی به حساب نیاره. همه به جوری باهات برخورد می‌کنن. انگار به چیزی کم داری». (لیلا، ۲۹ ساله، دبیر)
کلیشه‌های جنسیتی	زن به مثابه جنس ضعیف، اعتقاد ماهیت مردانه بودن کارهای فیزیکی به‌طور ذاتی، اعتقاد به ماهیت زنانه بودن شرم و حیا به‌طور ذاتی، اعتقاد به توانمندی مدیریتی کمتر، اعتقاد به مناسب بودن زنان برای کارهای خانگی یا سرپرستی کودکان و فعالیت‌های تربیتی.	«تو این فضا هر جور باشی به چیزی در موردت می‌گن، چون یک زنی، اونم بی‌شوهر. کاری می‌کنند دیدت به خودت عوض می‌شه. اصلاً این مشکل، یک مشکل فرهنگیّه. واقعاً زنان را دست‌کم می‌گیرند». (ژاله، ۳۹ ساله، راننده آژانس بانوان)
تضاد زندگی خصوصی و عمومی	انجام کارهای زنانه در خانه و کارهای مردانه در بیرون، عاطفی بودن در خانه و عاقل بودن در محل کار، ایفای نقش ماد رانگی و ایفای نقش مدیر زندگی	«ساعاتی که در خانه هستم و به بچه‌ها می‌رسم احساس می‌کنم کار اصلی من همینه و همین باید باشه، اما بلافاصله می‌رم بیرون و درگیر کارها و روابطی می‌شوم که کلاً مادر بودن را از یادم می‌بره». (مرضیه، ۳۲ ساله، منشی شرکت)

زنان سرپرست خانوار در خلأ وارد روابط اجتماعی نمی‌شوند، بلکه هر کنش اجتماعی آنها در حقیقت کنشی فضایی است. به بیان دیگر، هم ذهنیت یکایک آنها در مقام کنش‌گران اجتماعی و هم کلیت روابط اجتماعی آنها در متن فضا شکل می‌گیرد. این فضای زیسته که نقشی کلیدی در بساخت سوژه و مناسبات اجتماعی دارد عنصری ثابت و ایستا نیست. (پاکر، ۱۳۸۷) اظهارات زنان سرپرست خانوار گویای آن است که عمده‌ترین مشخصه فضاهای کنش از دید بیشتر آنها احساس ناامنی است. بسیاری از این زنان وقتی از خانه بیرون می‌آیند



و وارد فضاهای همگانی می‌شوند، احتمال می‌دهند که مورد تعرض نمادین یا فیزیکی قرار بگیرند و کسی نیست از حریم شخصی و فیزیکی آنها دفاع کند. این‌گونه احساس احتمال تجاوز به دلیل اعتقاد به نداشتن پشتوانه اجتماعی برای خود است و چون برخلاف زنان متأهل، احساس گسسته شدن از زندگی زناشویی معمولی را دارند، هیچ‌گاه با خیال آسوده در فضاهای همگانی قدم بر نمی‌دارند. آنها حتی وقتی وارد فضاهای جمعی می‌شوند این احساس بی‌پناهی و رهاشدگی را با خود دارند: «من به دلیل نوع کار و مشغله‌های دیگری که دارم زیاد بیرون می‌روم. اکثراً هم تنها هستم، اما همیشه می‌ترسم. احساس می‌کنم همه منو می‌شناسند و می‌دانند تنها و بی‌کس هستم. همیشه استرس دارم که نکته‌ی نه لاتی برام آبروریزی ایجاد کند» (شهناز، ۲۷ ساله، حسابدار شرکت).

بی‌دلیل نیست که برخی از این زنان حس دزدگی از محیط که شامل مؤلفه‌هایی مانند سرخوردگی، بیگانگی و انزجار است را تجربه می‌کنند؛ این دزدگی درونی و ذهنی نیست، بلکه به سبب تجربه فضای اجتماعی در وجود کنشگران پدید می‌آید. خود فضای اجتماعی منبعث از روابط اجتماعی متغیر و مشتمل بر طیف متنثری از فضاهای ناهمگون است که یکدیگر را قطع می‌کنند، روابط درونی دارند، هم‌راستا هستند و یا در رابطه‌های متضاد و متناقض قرار می‌گیرند. (بازر، ۱۳۸۷) قرار گرفتن در این وضعیت برای زنی که احساس بی‌پناهی و رهاشدگی دارد به دزدگی از محیط می‌انجامد: «خیلی وقت‌ها دلم می‌گیرد و دوست دارم جاهای مختلف برم، اما واقعاً هیچ‌جای به درد بخور نیست. جاهایی که معمولاً همه می‌روند به من خوش نمی‌گذرد. مردم به جوری نگاه می‌کنند. ترجیح می‌دهم در خانه بمانم» (فاطمه، ۲۵ ساله، آرایشگر). بخشی از این دزدگی به بی‌اعتمادی به دیگری برمی‌گردد؛ دیگری برای زنان سرپرست خانوار، موجود قابل اعتمادی نیست. اگر این دیگری مرد باشد که فقط یک صیاد جنسی است و اگر زن باشد یک رقیب جنسی. زن سرپرست خانوار چون در زندگی خانوادگی خود مشکل دارد و خود را موجودی شکست خورده و بی‌پناه می‌پندارد اعتماد به نفس لازم برای نزدیک شدن و تعامل با دیگری را ندارد و به‌طور دائم از دیگران می‌گریزد.

علت اصلی اینکه زنان سرپرست خانوار علاقه چندانی به ورود به فضاهای جمعی ندارند، دیگرهراسی است. این زنان، در مجالس زنانه کمتر حضور می‌یابند؛ زیرا به زندگی



معمولی سایر زنان حسادت و درمقابل آنها احساس خودکم بینی می کنند. این زنان با این دیگرگریزی فضا را بر خود تنگ تر می کنند: «من حق ندارم به کسی اعتماد کنم چون حتی در خانواده خودم و درمیان دوستان و فامیل کسی نبوده برای من دلسوزی کند. کسی نبوده که منو به خاطر خودم بخواهد، همه مثل به طعمه به من نگاه می کنند» (الهام، ۳۶ ساله، شاغل به کارهای تزئینی).

از اصلی ترین مؤلفه های فضای زیسته زنان سرپرست خانوار، سیطره کلیشه های جنسیتی است که کارکردشان در نهایت فرادست نشاندن جنس مذکر و فرودست سازی جنس مؤنث است. کلیشه های جنسیتی، مجموعه سازمان یافته ای از باورها درباره هر دو جنس است که اطلاعات بسیاری در مورد ظواهر بدنی، و جهت نظرها، علایق، خصایل روانی، روابط اجتماعی و نوع شغل را در بر می گیرد (گولومبوک و فیوش، ۱۳۸۴).

این باورهای قالبی چارچوب هایی است که انسان براساس آن قضاوت می شود، براساس آن رفتار می کند و خود را ملزم به رعایت آنها می داند. سرپیچی از این کلیشه ها برای زنان پیامدهایی مانند نگوهرش فردی، طرد اجتماعی و مجازات غیررسمی را به دنبال دارد. بنابراین، می توان گفت که کلیشه های جنسیتی برای فرودست سازی هرچه بیشتر زنان استفاده می شوند. به سبب کلیشه های جنسیتی است که زنان سرپرست خانوار به طور دائم با پدیده های به نام شرمسار کردن بدنی روبه رو می شوند؛ یعنی تحقیر و تمسخر یک فرد به دلیل شکل یا سایز بدن او که می تواند تروماهای عاطفی شدیدی در او ایجاد کند و سلامت روانی و جسمانی او را به خطر اندازد.

معضل اصلی زنان سرپرست خانوار از آنجا نشأت می گیرد که تضادی بنیادین بین حوزه خصوصی و عمومی زندگی آنها وجود دارد. آنها هم زمان در دو فضا زندگی می کنند و این دو فضای زیسته متضاد ذهنیت آنها را دوپاره می کند. در جامعه ای که بر محور تفکیک جنسیتی نقش ها مبتنی است ایفای هم زمان نقش مادرانگی و نان آور خانه بودن کار ساده ای نیست، همچنان که ابزار ناب ترین عواطف در خانه و انجام عاقلانه ترین کنش ها در محل کار به طور هم زمان کار آسانی نیست؛ زیرا جامعه مردسالار چنان مرز قاطعی بین این دو کشیده است که جمع کردنشان برای یک زن هزینه های گزافی دارد. خلاصه اینکه

فضای زیسته‌ای که زنان سرپرست خانوار در آن زندگی می‌کنند امری انتزاعی و بدیهی نیست، بلکه به واسطه روابط نابرابر قدرت در یک جامعه مردسالار ساخته می‌شود.

### جدول ۳

#### واحد‌های معنایی و مضامین درک و تفسیر زنان سرپرست خانوار از زمان زیسته

مضامین اصلی	واحد‌های معنایی	نمونه‌ای از مصاحبه انجام شده
ملال زمان	هر لحظه را به انتظار لحظه بعد سر کردن، بی‌تفاوتی نسبت به گذران عمر، از بین رفتن مرز بین خواب و بیداری	«خیلی وقتها یادم میره الان کی هست، قاطی می‌کنم. راستش خیلی هم برام فرق نمی‌کنه در چه ساعتی از روز یا شب هستم، چون همش مشغول کارم». (نگرس، ۴۶ ساله، خدماتی، نظافتی)
زمان پریشی	فراموشی ترتیب وقایع زندگی	«شاید باور نکنید خیلی اتفاقاتی که طی سال‌های گذشته برام افتاده را نمی‌تونم مرور کنم. یادم نیست کدام اتفاق کی بوده. گاهی حتی پیش میاد وسایل خونه را یادم میره سر جاشون بزارم». (مهشید، ۴۶ ساله، مغازه دار)
گسیختگی زمان	انقطاع مراحل عمر، توقف گهگاهی زمان، عادت کردن به وقفه‌های زمانی	«گاهی احساس می‌کنم کنترل همه چیز از دستم در رفته و نمی‌دانم کجای کارم. گاهی هم احساس می‌کنم درجا می‌زنم و راه پس و پیش ندارم». (ازینب، ۵۸ ساله، فروشنده)
گذر کند زمان	احساس دائمی سالخوردگی، فراموشی لحظات گذشته، عطش زندگی	«همیشه می‌گم همین چند لحظه سپری بشه همه چی درست میشه، ولی باز همه چیز همونه که هست». (زهرا، ۳۴ ساله، کارمند)

زمان زیسته در زندگی زنان سرپرست خانوار واجد چهار مؤلفه است که ارتباطی دیالکتیکی باهم دارند. نخستین مؤلفه، ملال زمان است؛ یعنی سپیر گذر زمان در زندگی آنها آمیخته با اضطراب، اندوه و ملال است. این زنان به دلیل فشار وظایف و حجم انبوه مسئولیت‌ها هر لحظه را به انتظار رسیدن لحظات بعدی سپری می‌کنند. به بیان دیگر، زمان حال آنان همواره آشفته است و از آن می‌گریزند. این گریز از زمان باعث می‌شود نسبت به گذران عمر بی تفاوت باشند، به طوری که گاهی حتی برای برخی از آنها مهم نیست لحظاتی‌شان در بیداری می‌گذرد یا در خواب: «همیشه به این فکر می‌کنم کاش لحظه‌هایی کنار بچه‌ها یا با دوستانم خوش باشم، اما هیچ وقت آرام و قرار ندارم و فکر کار و مشغله دست از سرم برنمی‌دارند» (سمیرا، ۳۸ ساله، فروشنده بوتیک).

حاصل این بی‌قراری درک ملال‌آلود از زمان است که به مجرد تداوم، موجب نوعی زمان پریشی می‌شود. در زمان پریشی، سوژه به مرور ترتیب زمانی وقایعی که در گذشته برایش اتفاق افتاده است را از یاد می‌برد. در واقع، برای ذهن ملال زده، ظرف زمانی وقوع

رخدادها به هم می‌ریزد. واقعیت این است که مقولات زمان و مکان همواره از مجرای کنش‌های مادی که در خدمت بازتولید زندگی اجتماعی قرار دارند، خلق می‌شوند. انبوهی این کنش‌های مادی و تلنبار شدن اثر آنها بر ذهن و روان زنان سرپرست خانوار حاصلی جز زمان‌پریشی برای آنها ندارد. «بارها پیش آمده ظهر که قرار بوده برم مدرسه دنبال بچه‌ام یادم رفته یا حتی چیزی دستم بوده و کلی دنبالش گشتم» (فاطمه، ۳۶ ساله، آرایشگر).

زمان‌پریشی به مرور باعث می‌شود سوژه احساس کند مراحل مختلف زندگی اش هیچ ارتباطی به هم نداشته و انگار فقط برهه زمانی فعلی را زیسته است. چنین است که نوعی گسیختگی زمان در جهان زندگی او رخ می‌دهد که نشانه‌های دیگری نیز دارد مانند توقف گهگاهی زمان و زیستن در وقفه‌ها. در زمان گسیختگی، سوژه توان فهم تداوم زمان را ندارد. در این حالت، درک او از بودن را می‌توان ذیل مقوله زندگی در وقت اضافه مفهوم‌پردازی کرد؛ یعنی سوژه در انتظار به پایان آمدن لحظات حال و رسیدن لحظاتی خارج از این بازه زمانی که هیچ شباهتی به مابقی عمر او ندارند زندگی را سپری می‌کند: «من همیشه در انتظارم و از زمان حال فرار می‌کنم، اما خودم نمی‌دونم در انتظار چی هستم» (الهام، ۳۶ یاله، کارهای تزیینی). برای زن سرپرست خانوار زمان بسیار به‌کندی می‌گذرد. او از زمان آمیخته به کار و تلاش و مسئولیت، بیزار است و همیشه احساس استیصال و درماندگی می‌کند. در عطش رسیدن به زندگی بهتر که برای او مبهم است، سعی می‌کند گذشته را فراموش کند، اما گذر کند زمان همه چیز را برای او وارونه می‌کند و زندگی مطلوب را به تأخیر می‌اندازد. خلاصه اینکه زمان زیسته زن سرپرست خانوار، زمانی درهم، گسیخته، کند و ملال‌زده است.

#### جدول ۴

##### واحدهای معنایی و مضامین درک و تفسیر زنان سرپرست خانوار از بدن زیسته

مضامین اصلی	واحدهای معنایی	نمونه‌ای از مصاحبه انجام شده
مراقبت از بدن برای انجام کارها	حفظ سلامتی، احساس نیاز به نیروی بدنی، اهمیت آن دسته از اعضای بدن که کار انجام می‌دهند.	«طی این پنج‌سالگی که طلاق گرفته‌ام برای بزرگ کردن این دوتا بچه مرتب کار کرده‌ام آن هم کار بدنی، کار من جوریه که باید همیشه سلامتی جسمی‌ام را حفظ کنم. کافی ست مدتی مریض بشم واقعا زندگی ما تعطیل می‌شود.» (سیمما، ۳۶ ساله، نیروی خدماتی، نظافتی)
بدن به‌مثابه طعمه جنسی	مراحمات نگاه‌های آلوده، سرک کشیدن دیگران به روابط خصوصی زنان، حرف‌وحدیث‌های دوستان و آشنا یان	«در این سه‌سالگی که همسرم زندانی بوده بیشترین چیزی که منو آزار داده نگاه‌های آلوده دیگران بوده. این قدر به من نگاه جنسی شده الان خودمم احساس می‌کنم من چیزی نیستم به جز یک طعمه جنسی، تنها قضایه‌ای که همه درباره یک زن بی‌شوهر دارند اینه که ببینند در زندگی شخصی‌اش با چه کسی رابطه داره.» (مرضیه، ۳۲ ساله، منشی شرکت)

شرم بدنی	حفظ فاصله جسمانی از دیگران، متانت و حیا به مثابه سپری در برابر تعرض احتمالی، پرهیز از نزدیک شدن به غریبه ها، پوشاندن برجستگی های بدنی و جذابیت های جنسی	«من به دلیل کاری که دارم با افراد گوناگون سروکار پیدا می‌کنم و جاهای مختلف می‌روم. اگر حواسم جمع نباشه ازم سوءاستفاده می‌کنند. کافیه کمی به دیگران رو بدی یا لباس های آن چنانی بپوشی تا فکر نکنند که اون کارهای.» (ترگس، ۴۶ ساله، نیروی خدماتی-نظافتی)
بدن آگاهی وارونه	انزجار از نگاه آلوده، احساس ضعف بدنی زنانه، پس زدن توجه مردان، تلاش برای غلبه بر موانع بدنی با انجام کارهای سخت	«ازوقتی که به دلیل اعتماد همسرم خودم سوپری را اداره می‌کنم مجبورم خیلی حواسم به خودم و به بدنم باشه. انواع مشتری میاد، بارها بوده متوجه نگاههای آلوده و توجهات جنسی شده‌ام و به روی خودم نیاورده‌ام.» (مهشید، ۴۶ ساله، مغازه دار)
بدن به منزله سرمایه	استفاده از جذابیت های جسمانی برای بسط روابط اجتماعی، استفاده از بدن برای جلب توجه دیگران برای ارتقای شغلی، جوان نگه داشتن بدن برای جذب جنس مخالف	«من جز ظاهر همیچی ندارم. چرا استفاده نکنم. بعد از طلاق به این نتیجه رسیدم هرگز ازدواج مجدد نکنم. به مردها اعتمادی نیست، اصلاً به این جامعه هم اعتمادی نیست. فقط باید از اونا استفاده کرد. تنها تلاشم اینه خودم را جوان نگه دارم.» (زهره، ۳۴ ساله، کارمند)

از دیدگاه پدیدارشناسان، معنا محصول تجربه بدن مند سوژه از جهان است. (واسکول و فیلیپ، ۲۰۰۶) براین اساس، معنای زنانگی برای زنان سرپرست خانوار محصول اعمال، حرکات و فعالیت های بدنی است که آنها به شکل روزمره انجام می دهند. از آنجاکه رابطه بدن با جهان رابطه ای عملی است (مونگان، ۲۰۰۲) برخی از زنان سرپرست خانوار به دلیل حجم انبوه وظایف، بدن را در وهله نخست نوعی ابزار کار تلقی می کنند. پنداشت بدن به منزله ابزار کار، برآیند زیست دوگانه آنها در جامعه ای مردسالار است؛ جامعه ای که با اتکا به تعریفی هژمونیک از زنانگی، انجام کارهای بدنی سخت را امری مردانه می داند. گویی فقط مردان سوژه هایی بدن مند می باشند که در شرایطی انضمامی با مسائل عملی مواجه می شوند. بنابراین، زنان سرپرست خانوار که در ایفای نقش های به اصطلاح مردانه مشارکت می کنند، می پندارند که بدنشان از حالت معمولی خارج شده و فقط ابزاری در خدمت انجام کارهای مردانه است: «من خوب می دونم اگر روزی به لحاظ جسمی ضعیف و فرتوت شوم خیلی چیزا را از دست داده ام. دیگر نه کسی به من توجه می کند، نه توان کار کردن و مدیریت خانواده را خواهم داشت و نه حتی می توانم از خود مراقبت کنم. واقعاً دعا می کنم خدا هیچ وقت اون روز را نیاره» (محبوبه، ۴۳ ساله، قالیباف).

بسیاری از زنان سرپرست خانوار بدن خود را مانند طعمه جنسی تلقی می کنند. از دید پدیدارشناسی، مشخصه اصلی بودن در جهان، حضور جسمانی است. (کراسلی، ۱۹۹۵)

این حضور برای زنان سرپرست خانوار در قالب بدل شدن به طعمه‌ای جنسی در نگاه خیره دیگری، فهم می‌شود. برخی از این زنان احساس می‌کنند تمام اهمیتی که برای جامعه مردسالار دارند براساس جذابیت جنسی سنجیده می‌شود. این خودآگاهی جنسی نزد بسیاری از آنها مشهود و در حرکات، رفتارها، ادا و اطوار، ژست‌ها و نگاه‌های آنها نمایان است: «ظاهرم خیلی بهم اعتماد به نفس میده. خیلی جاها به خاطر ظاهرم به راحتی تحویلیم می‌گیرند و اغلب اوقات در مرکز توجه هستم» (لیلا، ۲۹ ساله، دبیر). «من هرچی دارم از ظاهرم است. حتی از متلک‌هایی که بهم می‌گویند و مزاحمت‌های که برام ایجاد می‌کنند گاهی لذت می‌برم. واقعاً اگر این توجهات نباشه تحمل این همه کار و مسئولیت سخته» (بهار، ۲۸ ساله، کارمند). این دو مصاحبه‌شونده به این نکته وقوف دارند که بدنشان به‌طور دائم مانند طعمه‌ای جنسی مورد تعرض نگاه خیره دیگری است. برخی زنان از این شیوه نگاه شدن انزجار دارند، اما برخی دیگر از آن استفاده کرده و گاهی لذت می‌برند. باین همه، هردو گروه، خودآگاهی جنسی دارند و به تعبیر ترنر می‌دانند: «بدن‌هایشان به میانجی جذابیت‌های جنسی فعلیت می‌یابد» (ترنر، ۱۹۸۴). در مورد آن دسته از زنانی که با بدل شدن به ابژه جنسی، موضعی تقابلی دارند، خودآگاهی جنسی آمیخته با حالت دیگری به نام شرم بدنی است که گاهی آن را رابزاری برای مصون ماندن از تعرض قرار می‌دهند: «خیلی جاها نباید زیاد به خودت برسی، چون همین‌که بفهمند شوهر نداری، حسایی برات دردسرا ایجاد می‌کنند. در این جور جاها باید بدنت را پوشیده و از انظار عام پنهان کنی» (سمیرا، ۲۸ ساله، فروشنده بوتیک).

آن گروه از زنان سرپرست خانوار که از نظر بدنی، ضعیف، پیر و فاقد جذابیت‌های جسمانی هستند به شیوه‌های گوناگون بدن‌های خود را از دیدگان عموم پوشیده و پنهان نگه می‌دارند تا احساس شرمساری و حقارت نکنند. در هر دو صورت، شرم بدنی زاینده نگرانی فرد از قضاوت شدن توسط دیگران است و طیف وسیعی از تجربیات و احوال جسمانی از سالخوردگی و غیرجذاب بودن گرفته تا رنگ پوست، معلولیت، سرطان و بدریختی را دربرمی‌گیرد. (احسنی و محمدی، ۱۴۱). زیست‌دوگانه در جامعه مردسالار، زنان سرپرست خانوار را به سمت نوعی خودآگاهی سوق می‌دهد که بدن، محور آن است و می‌توان از اصطلاح بدن‌آگاهی وارونه برای توصیف آن استفاده کرد، بدین معنا که ادراک

زنان سرپرست خانوار از خود، نوعی آگاهی بدن مند است که در فضایی مشخص و در متن یک واقعیت اجتماعی مشخص شکل می‌گیرد. این بدن آگاهی نزد برخی از این زنان نه در قالب پنداشت بدن به منزله سرمایه‌ای قابل استفاده در تعامل‌های نمادین بین دو جنس، بلکه برای مصون نگه داشتن و پنهان کردن بدن از جنس مخالف به کار گرفته می‌شود. در اینجا زن سرپرست خانوار در مقام نوعی خودبازاندیشنده در تعاملی بدن مند با جامعه مردسالار وارد نوعی فرایند فعال معناسازی عملی می‌شود که متأثر از روابط قدرت است. او برای مقاومت در برابر این قدرت و پس زدن نگاه آلوده مردان، نوعی بدن آگاهی وارونه را در خود می‌پروراند. این زنان نگاهی اخلاقی به بدن دارند و تمام سعی خود را صرف مراقبت اخلاقی از آن می‌کنند. بدن نزد آنها نقطه ثقل حفظ هویت، شرافت و متانت در مقابل ناهمجنس است و مرزی است که هیچ بیگانه‌ای حق عبور از آن را ندارد. این امر به ویژه در میان مصاحبه‌شوندگان سالخورده، سنتی، کم‌سواد و متعلق به اقشار فرودست به وضوح دیده می‌شود: «هرگز حاضر نیستم طوری رفتار کنم که دیگران مرا به عنوان یک طعمه جنسی نگاه کنند. من وقتی این‌گونه شب و روز کار می‌کنم دیگه چه نیازی هست وارد یه سری روابط دیگه بشم» (سودابه، ۵۶ ساله، فروشنده).

با این همه، گروه دیگری از زنان سرپرست خانوار، قائل به پنداشت بدن مانند سرمایه‌اند. به باور این گروه، بدن در وهله نخست سرمایه‌ای است که باید در متن روابط اجتماعی از آن استفاده کرد و آن را دستمایه‌ای برای کسب سایر سرمایه‌ها قرار داد. زنان جوان، باسواد، زیبا و متعلق به اقشار متوسط که روابط بازتری داشته‌اند، قائل به چنین پنداشتی می‌باشند؛ اینجا پیوند معناداری بین سرمایه فیزیکی و سرمایه اجتماعی وجود دارد. این زنان همچنین رضایت بدنی بالایی دارند و زن بودن را به‌دیده بسیار مثبت و خوش‌بینانه می‌نگرند: «من جز ظاهرهم هیچی ندارم. چرا استفاده نکنم. بعد از طلاق فهمیدم هرگز ازدواج مجدد نکنم. به مردها اعتمادی نیست. اصلاً به این جامعه اعتمادی نیست. فقط باید از اونا استفاده کرد. تنها تلاشم اینه خودمو جوان نگه دارم» (زهرا، ۳۴ ساله، کارمند).



## ۵. بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی پدیدارشناسی دلالت‌های زنانگی و فهم و تفسیر زنان سرپرست خانوار از زنانگی شهرستان بهار استان همدان انجام شد. در پژوهش حاضر بازنمودهای ادراک زنان سرپرست خانوار از این زنانگی مسلط، در چهار حوزه روابط اجتماعی، فضای کنش، زمان زیسته و بدن زیسته بررسی شد. در پژوهش حاضر با ۲۳ نفر از زنان سرپرست خانواده مصاحبه شد. در پیدایش این خانواده‌های زن سرپرست، هفت علت نقش داشته است: فوت همسر، اعتیاد همسر، ازکارافتادگی همسر، مهاجرت همسر، زندانی بودن همسر، متواری بودن همسر و طلاق. پرسش اصلی پژوهش، نوع ادراک این زنان از زنانگی است و اینکه آنها نوع نقش‌ها، رفتارها و خصایلی را که فرهنگ مردسالار بانام زنانه معرفی و تثبیت می‌کند چگونه درک و تفسیر می‌کنند؟ به پیروی از مدل پدیدارشناسی ماکس وان منن، این مسئله در چهار محور روابط اجتماعی، فضای کنش، زمان زیسته و بدن زیسته مطالعه شد.

نتایج پژوهش نشان داد که زنان سرپرست خانوار در حوزه روابط اجتماعی واقعیت‌هایی مثل ایفای نقش‌های متعارض، انزوای تدریجی، بیگانگی از خود، چندچهره‌گی و تناقض ارتباطی را تجربه می‌کنند. فرار گرفتن در موقعیت‌های متعارض و ایفای نقش‌های متعارض، شاکله اصلی روابط اجتماعی آنهاست که دیگر واقعیت‌های مرتبط با این حوزه به تبع همین پدید می‌آیند.

آنچه را که زیست دوگانه و ذهنیت دوپاره آنها می‌توان نام نهاد از همین واقعیت نشأت می‌گیرد. تضاد اصلی این است که جامعه‌ای که از این زنان انتظار ایفای این نقش‌های متعارض را دارد آنها را به صورت عملی و نظری به پذیرش زنانگی همژمونیک یعنی، زن در مردسالارانه‌ترین معنای ممکن دعوت می‌کند. این تضاد، تعارض‌های زیستی و هویتی این زنان را مضاعف می‌کند. نتیجه این تضاد برای این زنان در حوزه روابط اجتماعی عبارتند از: انزوای تدریجی، بیگانگی از خود و گاهی نیز توسل به چندچهره‌گی. زنان در این حوزه به طور دائم در متن نوعی تناقض ارتباطی زندگی می‌کنند.

یافته فوق، از جمله اصلی‌ترین رهنمودهای نظری پیش‌گفته قابل خوانش است



که هراندازه امر زنانه نسبت به امر مردانه در موقعیتی فرودست تر باشد بازتولید زنانگی هژمونیک و تداوم نابرابری جنسیتی آسان تر خواهد بود، اما هراندازه زنانگی به مثابه ابزاری برای تضعیف ایده آل ها و سلسله مراتب هژمونیک استفاده شود به همان اندازه می تواند به براندازی سلطه مردانه و نابرابری جنسیتی کمک کند و نوعی منبع قدرت به شمار آید.

نتیجه اینکه نوع روابط اجتماعی که مشارکت کنندگان در آن زندگی می کنند باعث بازتولید زنانگی هژمونیک و براندازی نابرابری جنسیتی و سلطه مردانه شده است نه واسازی آن. این گونه روابط اجتماعی متناقض و بیگانه کننده به موازات خود نوعی فضای کنش برای این زنان شکل می دهد که در آن احساس ناامنی، دلزدگی از محیط و بی اعتمادی به دیگری می کنند و درمی یابند که این فضا زیر سیطره کلیشه های جنسیتی است و آنها که هم زمان نقش پدر و مادر خانواده را ایفا می کنند ناگزیر با نوعی تضاد بین زندگی خصوصی و عمومی مواجه اند. این زنان بیشتر اوقات تلاش می کنند به جامعه ثابت کنند که در مدیریت خانواده و بازیگری در صحن اجتماع دست کمی از مردان ندارند در حالی که بافت جامعه مردسالار به طور دائم امکان نمایش توانمندی را از آنها سلب می کند. به بیان دیگر، حتی برای زنی که به الزام شرایط، سرپرست خانواده شده است فضای جنسیت زده جامعه مانع از تبدیل توانمندی های بالقوه او به بالفعل می شود.

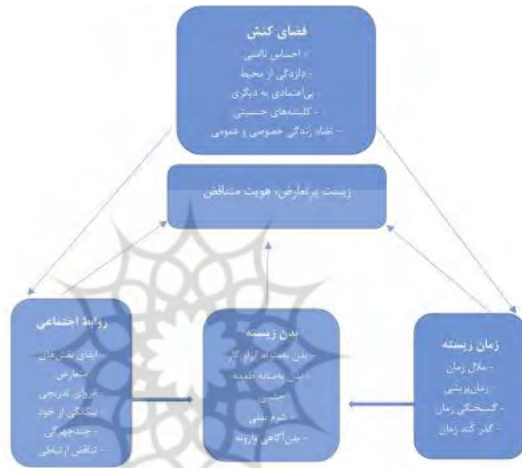
فضای جنسیت زده همان مقوله یا پدیده ای است که براساس رویکرد نظری پژوهش، بستر اصلی مقاومت زنان برای تحقق زنانگی مطلوب است. اگر براساس رویکرد نظری پژوهش، زنان ایده آل های زنانگی را که فی نفسه متکثر، متناقض و متکی به زمینه است در متن شرایط نابرابری جنسیتی تعقیب کنند، فضای جنسیت زده همان بستر متجسد همیشه حاضر است که برای تحقق نفس زنانه و گریز از زنانگی هژمونیک باید بر آن غلبه و از آن گذر کنند. آن گونه که نتایج نشان می دهد مشارکت کنندگان به دلیل دشواری در مبارزه علیه این فضا دچار دلزدگی شده و احساس ناامنی و بی اعتمادی می کنند.

عناصر حک شده بر پیکره فضای خصوصی و عمومی جامعه از جنس مردانه است و زنان سرپرست خانوار جز در موارد معدودی قادر به تصرف این فضا و زنانه کردن آنها نیستند. زیست پرتعارض آنها به مرور سبب گسیختگی و چندپارگی زمانی که در آن زندگی

می‌کنند، می‌شود. در درجه نخست، زمان برای آنها آمیخته به ملال، رخوت و رکود است. لحظات برای آنها بسیار به‌کندی می‌گذرد و گذر کند لحظات بر ملال آنها می‌افزاید. ملال آلود بودن و کندی زمان به شیوه‌ای دیالکتیکی یکدیگر را تقویت می‌کنند، در نتیجه توان درک و لمس انسجام و تداوم زمان را از دست می‌دهند و فقط لحظات بریده بریده و منقطع را می‌توانند تجربه کنند. آنها به زمان پریشی دچار می‌شوند؛ یعنی حالتی که در آن نسبت به زمان بی‌تفاوتند و خواب و بیداری را از هم تمیز نمی‌دهند. این درک و تجربه آشفته از زمان یکی از شاکله‌های اصلی زیست پرتعارض و هویت متناقض است. آنچه در زندگی زنان سرپرست خانوار وجود ندارد انسجام، تداوم و تجربه ماندگار از زمان است. در چنین وضعیتی آنها بدن خود را مانند ابزار کار، طعمه جنسی و گاهی نیز به منزله سرمایه تجربه می‌کنند. همچنین شرم بدنی و بدن آگاهی وارونه دو مقوله اصلی تجربه آنها از بدشان است. می‌توان نتیجه گرفت که مؤلفه‌های این چهار حوزه در زندگی روزمره زنان سرپرست خانوار پیوندی دیالکتیکی باهم دارند و این دیالکتیک، زنان سرپرست خانوار را به سمت پذیرش زنانگی هژمونیک سوق می‌دهد. زیست پرتعارض و هویت متناقض آنها در جامعه مردسالار بیش از آنکه باعث شکل‌گیری خودآیینی و خودپنداره قوی زنانه در وجودشان شود به واپس‌روی آنها به سمت درونی‌سازی خصایل و منش‌هایی کمک می‌کند که به طور سنتی برچسب زنانه خورده‌اند.

کاوش ژرف‌نگرانه در دلالت‌های زنانگی میان زنان سرپرست خانوار کارآسانی نیست و محدودیت‌ها و موانعی، مسیر دست‌یابی به داده‌های دقیق و معنادار را ناهموار می‌کند. از اصلی‌ترین محدودیت‌های پژوهش حاضر دسترسی به نمونه‌های مناسب برای مصاحبه و مطالعه بود که هم به دلیل زن‌بودن و هم به سبب تعلق به اقشار پایین اجتماع، چندان آسان نبود. به فرض امکان دسترسی، جلب رضایت و اعتماد آنها نیز امری دشوار و زمان‌بر بود. در پاره‌ای موارد با وجود متقاعد شدن فرد و اعلام آمادگی وی برای مصاحبه، اذعان می‌داشت که این گفت‌وگو برای ایشان بی‌فایده است و از انجام مصاحبه انصراف می‌داد. دقت به محتویات سخنان آنها نشان می‌دهد که این زنان، برقراری هرگونه رابطه با افراد غریبه را بیهوده می‌دانند و امیدی به تغییر وضعیت خود ندارند. پیشنهاد می‌شود برای

بهبود وضعیت این زنان اقداماتی انجام شود که عبارتند از: انجام پژوهش‌های کاربردی کیفی و انتقادی از سوی نهادهایی که متولی حمایت و ارائه خدمات به زنان سرپرست خانوار می‌باشند؛ برگزاری کارگاه‌ها، همایش‌ها و نشست‌های تخصصی درباره شیوه‌های توانمندسازی زنان سرپرست خانوار؛ تلاش برای جنسیت‌زدایی از رویه‌ها، قوانین و مقررات اداری و سازمانی برای شرکت دادن بیشتر زنان در انجام فعالیت‌های عمومی.



شکل ۱: مدل برهم‌کنش حوزه‌های نمود زنانگی

## فهرست منابع

۱. احمدنیا، شیرین. و کامل قالیباف، آتنا (۱۳۹۶). زنان سرپرست خانوار در تهران: مطالعه کیفی تجربیات، چالش‌ها و ظرفیت‌های آنها. *نشریه رفاه اجتماعی*، ۱۱۷(۶۵)، ۱۸۳-۱۳۷.
۲. افراسیابی، حسین. و جهانگیری، ساناژ (۱۳۹۵). آسیب‌شناسی تعاملات اجتماعی زنان سرپرست خانوار (مطالعه کیفی شهرستان شاهین شهر). *نشریه زن در توسعه و سیاست*، ۱۴(۴)، ۴۳۱-۴۵.
۳. ایروانی، محمدرضا (۱۳۹۰). بررسی مقایسه‌ای سلامت روانی زنان سرپرست خانوار شاغل و زنان عادی شاغل شهرستان ساری در سال ۱۳۸۸. *نشریه فرهنگی تربیتی زنان و خانواده*، ۶(۱۷)، ۱۱۷-۱۴۶.
۴. بارکر، کریس (۱۳۸۷). *مطالعات فرهنگی*. مترجم: فرجی مهدی. و حمیدی، نفیسه. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۵. بلالی میبیدی، فاطمه. حسین پور، مریم. محمودی، مینو. مهریخس، شکوفه. و حاجی مقصودی، سعیده (۱۳۹۸). شیوع افسردگی در زنان سرپرست خانوار تحت پوشش کمیته امداد کرمان. *نشریه دانا*، ۱۵(۱-۲)، ۱۱-۱۷.

۶. بلداجی، امیلیاتینا، فروزان، آمنه، و رفیعی، حسن (۱۳۹۰). کیفیت زندگی زنان سرپرست خانوار تحت پوشش سازمان بهزیستی کشور و زنان شاغل خدماتی. *نشریه رفاه اجتماعی*، ۱۱(۴)، ۸-۹.
۷. تبریزی کاهو، غلامرضا، صالحی، کیوان، کشاورز افشار، حسین، و مدنی، یاسر (۱۴۰۰). پدیدارشناسی ادراک زنان سرپرست خانوار از خود در دوره خصوصی و عمومی. *نشریه پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر*، ۱۰(۱۹۱)، ۲۵۱-۲۹۳.
۸. جمالی، محمود، سیاه منصور، مژگان، و فلاحیان، معصومه (۱۳۹۲). مقایسه بهزیستی روان شناختی زنان سرپرست خانواده با زنان دارای سرپرست. *نشریه زن در توسعه و سیاست*، ۱۱(۴)، ۵۳۱-۵۴۲.
۹. حسینی، کوهستان، و محمدی، جمال (۱۴۰۱). پدیدارشناسی شرم بدنی در تجربه زنانه از فضاهای جمعی (زنان شهر سنندج). *نشریه پژوهش‌نامه زنان*، ۱۳(۴)، ۷۷-۱۱۲.
۱۰. حسینی، سیداحمد، ستاره فروزان، آمنه، و امیرفریار، معصومه (۱۳۸۸). بررسی سلامت روان زنان سرپرست خانوار تحت پوشش سازمان بهزیستی شهر تهران. *نشریه پژوهش اجتماعی*، ۲(۳)، ۱۱۷-۱۳۷.
۱۱. خانی، سعید، خضری، فرشید، و یاری، کتابیون (۱۳۹۶). مطالعه آسیب‌پذیری اجتماعی زنان سرپرست خانوار و زنان دارای سرپرست در منطقه سلطان‌آباد شهر تهران. *نشریه زن در توسعه و سیاست*، ۱۵(۴)، ۵۹۷-۶۲۰.
۱۲. خسروی، زهره (۱۳۸۰). بررسی آسیب‌های روانی-اجتماعی زنان سرپرست خانواده. *نشریه علوم انسانی الزهرا*، ۱۱(۳۹)، ۷۱-۹۴.
۱۳. رستگار خالده، امیر، و عظیمی، هاجر (۱۳۹۴). بررسی تعارض شغلی-خانوادگی زنان سرپرست خانوار. *نشریه زن در توسعه و سیاست*، ۱۲(۲)، ۴۲۵-۴۴۸.
۱۴. ستاره فروزان، آمنه، و بیگلریان، اکبر (۱۳۸۲). زنان سرپرست خانوار: فرصت‌ها و چالش‌ها. *نشریه زن در توسعه و سیاست*، ۱۱(۵)، ۳۵-۵۸.
۱۵. شهبازی، نسرتین، ویسانی، یوسف، دل‌پیشه، علی، سایه‌میری، کوروش، نادری، زهرا، سهراب‌نژاد، علی، و مامی، شهرام (۱۳۹۴). ارتباط وضعیت اقتصادی-اجتماعی با سلامت عمومی در زنان سرپرست خانوار. *نشریه علمی دانشگاه علوم پزشکی ایلام*، ۲۳(۱)، ۵۶-۶۲.
۱۶. سلحی، مهناز، شعبانی همدان، مرضیه، و صالحی، مسعود (۱۳۹۵). تأثیر مداخله آموزشی مبتنی بر الگوی پرسید-پروسید روی کیفیت زندگی زنان سرپرست خانوار تحت پوشش بهزیستی تهران. *نشریه آموزش بهداشت و ارتقای سلامت ایران*، ۱۴(۴)، ۲۵۹-۲۷۰.
۱۷. کرمانی، مهدی، خراسانی، محمدمظلوم، بهروان، حسین، و نوعانی، محسن (۱۳۹۱). عوامل مؤثر بر توانمندی زنان سرپرست خانوار مورد مطالعه: زنان شاغل در مراکز کوثر شهرداری تهران در سال ۱۳۹۱. *نشریه جامعه‌شناسی ایران*، ۱۴(۳)، ۱۱۶-۱۴۸.
۱۸. کیمیایی، سیدعلی (۱۳۹۰). شیوه‌های توانمندسازی زنان سرپرست خانوار. *نشریه رفاه اجتماعی*، ۱۱(۴)، ۶۳-۹۲.
۱۹. گولومبوگ، س، و فیوشر، (۱۳۸۴). *رشد جنسیت*. مترجم: م. شهرآری. تهران: انتشارات ققنوس.
۲۰. مختاری، مریم، و دهقانی، حمیده (۱۴۰۰). تجربه زیسته زنان سرپرست خانوار در مناسبات اجتماعی در شهر یاسوج. *نشریه مطالعات زن و خانواده*، ۱۳(۹)، ۷۸-۱۰۱.
۲۱. معیذفر، سعید، و حمیدی، نفیسه (۱۳۸۶). زنان سرپرست خانوار: نکته‌ها و آسیب‌های اجتماعی. *نشریه نامه علوم اجتماعی*، ۱۵، ۱۳۱-۱۵۸.
۲۲. چینی زاد، حسین، و خدری، بهزاد (۱۳۹۴). عوامل اجتماعی و اقتصادی مؤثر بر احساس امنیت اجتماعی زنان سرپرست خانوار در شهرستان میوان. *نشریه رفاه اجتماعی*، ۱۵(۵)، ۱۵۱-۱۸۴.
23. Butler, J. (1990). *Gender Trouble: Feminism and the Subversion of Identity*. New York: Routledge.
24. Crossley, N. (1995). Merleau-Ponty, the elusive body and carnal sociology. *Body and Society*, 1 (1), 43-66.
25. Daly, M. (1984). *Pure Lust: Elemental Philosophy*. Boston: Beacon Press.
26. Ferrante, J. (2010). *Sociology: A Global Perspective*. Belmont, CA: Thomson Wadsworth.
27. MacKinnon, C. (1989). *Toward a Feminist Theory of the State*. Harvard University Press.
28. Milestone, K. (2011). *Gender and Popular Culture*. Polity Press.
29. Monaghan, L. (2002). Embodying gender, work and organization: solidarity, cool

- loyalties and contested hierarchy in a masculinist occupation. *Gender, Work and Organization*, 9 (5), 504-536.
30. Schippers, M., & Sapp, E. G. (2012). Reading Pulp Fiction: Femininity and power in second and third wave feminist theory. *Feminist Theory*, 13(1), 27- 42.
  31. Turner, B. (1984). *The Body and Social Theory*. Thousand Oaks, CA: Sage.
  32. Ussher, J. M. (1997). *Fantasies of femininity: Reframing the boundaries of sex*. Rutgers University Press.
  33. Van Manen, M. (2016). *Researching lived experience: Human science for an action sensitive pedagogy*. Routledge University Press.
  34. Waskul, D., & Phillip, V. (2006), *Body/ Embodiment: Symbolic Interaction and the Sociology of the Body*. England: Ashgate Publishing.
  35. Ziegler, K. A. (2008). "Formidable-femininity": *Performing gender and third wave feminism in a women's self-defense class*. Southern Illinois University at Carbondale.

